

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۹)

پنج‌شنبه ۰۴ - ۰۶ - ۱۴۳۳؛ ۰۷ - ۰۲ - ۱۳۹۱؛ ۲۶ - ۰۴ - ۲۰۱۲

شرح فصوص الحکم

I.

1. ادامه شرح کلام شیخ ابن عربی: آن گاه شیخ ابن عربی می‌فرماید:

(1) و بیده- صلی الله علیه و سلم- کتاب، فقال لي...: در حالی که در دست او- ص- کتابی بود، و مرا گفت...

مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۲۶-۱۲۵) در شرح این جمله چنین فرموده است:

او - رضي الله عنه- گفت، "و بیده- صلی الله علیه و سلم- کتاب، فقال لي "هذا كتاب فصوص الحکم، خذه و اخرج به الى الناس ينتفعون به!"

این عبد می‌گوید: "ید" (دست) مظهر عطاء و منع، و قبض و بسط، و أعمال صالح است، و آن صورت قدرت است. و به دست او- صلی الله علیه و آله و سلم- بودن کتاب اشاره است بدان که این علوم و حکمت‌ها- که در ضمن این کتاب است از خصوص اذواق کمال انبیاء- صلی الله علیه و سلم- به دست او و در قبضه اوست از احدیت جمع جمع ختمی نبوی جامع و محیط بودنش بر همه آنها به نحو تخصیص.

و "کتاب"، [بر وزن] "فعال"- به کسر فاء- یعنی مکتوب (نوشته شده) از کتاب‌ها، و آن جمع است برای آن که هر کتابی جامع بین جمل و فصول، و فروع و أصول، و معانی و عبارات، و سور و آیات، و حروف و کلمات، و حقائق و دقائق و اشارات است.

و قول او - صلی الله علیه و سلم-:، "هذا كتاب فصوص الحکم" (این کتاب فصوص الحکم است) که نازل شونده است بر کمالان مذکور، و در آن اجمال مضمون کتاب است برای کسی که تعقل کند از الله، و آن این است که "فصوص" دلالت دارد برای معانی و حقائق معلوم برای خاصه، مانند فصوص محل‌های نقش‌ها و علامت‌های اسمی‌ای که بدان مهر می‌زنند بر گنجینه‌ها بودن، و نقش‌هایی که در این فصوص است همان نقش‌های حکمت‌های الهی کلی کمالی اُحدی جمعی ختمی محمدی است که تفصیل یابنده می‌باشند در قابلیت‌های قلوب انبیاء کمال مذکور در این کتاب. پس، اگرچه این نقش‌های جگمی بر قلب‌های آنها نازل می‌شود از حضرات الهیه اسمائیه به حسب استعداداتشان که مخصوص هر حضرتی از آنهاست و لیکن احدیت جمع این حکمت‌ها و نقوش از اصل و منشاء در قبضه خاتم رسل- صلی الله علیه و سلم- است، و تفصیل و تبیین و توصیل (وصل کردن) و تعیین آنها بر دستان خاتم اولیاء محمدی خاص خاص است به خاطر آن که این حکمت‌ها از وراثت خاص محمدی ختمی گرفته می‌شوند، و او (شیخ)- رضي الله عنه- وارث او- صلی الله علیه و سلم- است در ختمیت خصوصی هر چند همه کاملان ورثه او هستند در مقامات کلی محمدی متفصل در جمیع انبیاء و اولیاء لیکن این وراثت ختمی وراثت خاص است، برای آن ذوق خاص است، از شناخته می‌شود اذواق جمیع انبیاء و اولیاء، ولی [آن] شناخته نمی‌شود ذوق هیچ یک از آنها و نه از اذواق همه آنها، و یافت می‌شود در ذوق او اسرار بیشتری و حکمت‌های دیگری علاوه بر اذواق اهل مقامات، می‌شناسد آنچه را اشاره کردم بدان [کسی که] محیط است به اذواق و مشارب آنها اولاً، [و] جامع زوائد آنچه آورده است این خاتم- رضي الله عنه- ثانیاً، و الله الموفق.

(2) "خذه و اخرج به الى الناس ينتفعون به!": بگیر آن را و ببر آن را سوی مردم تا سود برند از آن!

مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۲۷) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ- رضي الله عنه- فرمود، "خذه و اخرج به الى الناس ينتفعون به!"

این عبد می‌گوید: امر فرمودن او- علیه السلام- به گرفتن این کتاب اشاره است به این که او- رضي الله عنه- خاتم مخصوص به ختمیت است، و سبب آن که آن خصوص است، و آن بدان خاطر است که حکمت‌هایی که در ضمن "فصوص الحکم"- است مخصوص است به مقامات ختمی محمدی متعین در هر مقامی از مقامات کمالات مخصوص حضرات اسمائیه الهی‌ایی که برای این انبیاء مذکور در آن است - همه تجلیات و علوم و احکام‌شان. پس، امر خاتم انبیاء به بردن این حکمت‌های ختمی واجب است که باشد برای وارث اکمل او در ختمیت جمعی زیرا حقائق ختمی و علوم‌شان نباشند مگر برای [کسی که] متحقق است به ختمیت. پس، فهم کن اشارت را، که آن لطیف است، و آن مثل قول خدای تعالی به موسی بن عمران است، "فَإِذْهَا يُقَوِّوْ وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ بِأَخْذُوا بِأَحْسَنِهَا" (۷: ۱۴۵ الأعراف) (پس [گفتیم] آن را با توانمندی بستان و به قوم خود فرمان ده تا نیکوترین آن را برگزینند)، یعنی به گمان خودشان و در علم‌شان، و گرنه هر چه در آن است نیکوست، و از آن بر می‌خیزند محامد و محاسن.

و قول او، "أخرج به الى الناس ينتفعون به!" إشارتی است به این که این حکمت‌های اُحدی جمعی کمالی محمدی ختمی را فقط خدا توسط او و بر دست و زبان او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- ظاهر می‌نماید. و در ظاهر سیاق کلام اِقتضای آن را دارد که قول او، "ينتفعون به" مجزوم باشد با إسقاط نون "ينتفعون" برای آن که جواب امر است، و این ظاهر است، و لیکن او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- بشارت فرمود شیخ- رضي اللهُ عنه- را به این که ناس- یعنی متحققین به اِنسانیت تا روز قیامت- نفع خواهند برد [از آن]، علاوه بر این، می‌رساند که آن جواب امر نیست، و لیکن اِخبار ابتدائی است از او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- بدان، یعنی به صورت حال که جاری است، برای اِعلام و بشارت بیشتر، و آن جواب سؤالی است مقدّر، که اگر از او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- پرسیده شود که این حکمت‌ها بالاتر و برتر از فهم ناس حیوانی است، [جواب داده شود] به این که در میان آنها ناسی باشند شایسته کمال، که نفع می‌برند از آن.

(3) فقلت، "السمع والطاعة لله و لرسوله و أولي الأمر منا كما أمرنا": گفتم، "شنیدن و اطاعت برای خدا و رسول او و صاحبان امر ماست همان گونه که فرمان یافته‌ایم!"

مؤيدالدين جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۲۸-۱۲۷) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ- رضي اللهُ عنه- فرمود، "السمع والطاعة لله و لرسوله و أولي الأمر منا كما أمرنا"

مفهوم ظاهر آن ظاهر است، و آن امتثال امر الله و رسول او و أولي الأمر بعد رسولان از مؤمنین و خلفاء و ائمه‌ای هستند که عهده داران امر می‌شوند و باطن و سرش. او- رضي اللهُ عنه- اشاره فرمود به همه آن به طاعت الله، که ظاهر متجلی است در مظهر محمدی اکملی، و نیز طاعت او از حیثی که او رسول الله است، سپس از حیثی که او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- وليّ امر است بر جمیع کملان، و- نیز فهمیده می‌شود که طاعت او- رضي اللهُ عنه- در همه این وجوه سه‌گانه برای الله است در اکمل مظاهرش- که رسول الله- باشد از [حيث] سه حسنه کلیه. پس، فهم کن!

2. ادامه شرح کلام شیخ ابن عربی: آن گاه شیخ ابن عربی می‌فرماید:

فَحَقَّقْتُ الْأُمْنِيَّةَ وَأَخْلَصْتُ النَّيَّةَ وَجَرَدْتُ الْقَصْدَ وَالْهِمَّةَ إِلَى إِبْرَازِ هَذَا الْكِتَابِ كَمَا حَدَّثَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا نَقْصَانٍ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي فِيهِ وَ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي مِنْ عِبَادَةِ الَّذِينَ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، وَ أَنْ يَخْصِنِي فِي جَمِيعِ مَا يَرْفَعُهُ بَنَانِي وَ يَنْطِقُ بِهِ لِسَانِي وَ يَنْطَوِي عَلَيْهِ جَنَابِي بِالْإِلْقَاءِ السُّوْحِيِّ، وَ التَّنْفِثِ الرَّوْحِيِّ فِي الرُّوْحِ النَّفْسِيِّ بِالتَّأْيِيدِ الْعِصْمَامِيِّ، حَتَّى أَكُونَ مَتْرَجًا لَا مَتَحَكِّمًا، لِيَتَحَقَّقَ مِنْ يَقْفٍ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ أَصْحَابِ الْقُلُوبِ، أَنَّهُ مِنْ مَقَامِ التَّقْدِيسِ الْمُنَزَّهِ عَنِ الْأَعْرَاضِ النَّفْسِيَّةِ الَّتِي يَدْخُلُهَا التَّلْبِيسُ. وَ أَرْجُو أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ - تَعَالَى - لَمَّا سَمِعَ دَعَائِي قَدْ أَجَابَ نِدَائِي؛ فَمَا أَلْقِي إِلَّا مَا يُلْقِي إِيَّيْ، وَ لَا أَنْزِلُ فِي هَذَا الْمَسْطُورِ إِلَّا مَا يُنَزَّلُ بِهِ عَلَيَّ وَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَ لَا رَسُولٍ وَ لَكِنِّي وَارثٌ وَ لِأَخْرَجِي حَارثٌ.

(4) فَحَقَّقْتُ الْأُمْنِيَّةَ وَأَخْلَصْتُ النَّيَّةَ: پس تحقق بخشیدم خواسته را و خالص گرداندم نیت را.

مؤيدالدين جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۳۲ - ۱۲۸) در شرح این جمله چنین فرموده است:

شیخ- رضي اللهُ عنه- فرمود، "فَحَقَّقْتُ الْأُمْنِيَّةَ وَأَخْلَصْتُ النَّيَّةَ".

این عبد می‌گوید: تحقیق هر چیزی إدراك حقیقت آن است، و رسیدن به حقیقت آن، و اِظهار حقیقت و حقیقت آن نزد غیر و برای او. و گاه به معنی آن باشد که آن را حقّ قرار دهد، چنانچه خدای تعالی از یوسف- علیه السلام- حکایت فرمود، "هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا" (۱۲:۱۰۰ یوسف) (این تأویل رویای پیشین من است، که پروردگارم آن را حقّ گرداند)، یعنی رؤیا مشهود بود در حضرت خیال، و پروردگارم آن را موجود در حسّ در حال بیداری قرار داد. و حقیقت هر رؤیا و صورت تمثّل یافته‌ای آن است که در [عالم] عین یافت شود و در حسّ تحقق یابد. پس، قول او، "فَحَقَّقْتُ الْأُمْنِيَّةَ"، یعنی ظاهر نمودم آن را درحسّ. ...

او- رضي اللهُ عنه- فرمود، "و جَرَدْتُ الْقَصْدَ وَالْهِمَّةَ إِلَى إِبْرَازِ هَذَا الْكِتَابِ" (و تجرید کردم قصد و همت را برای اِبراز این کتاب)

این عبد می‌گوید: تجرید قصد و همت آن است که اُحدی باشد توجّه و عزیمت در آنچه همت بدان گماشته است و نیت کرده است، بدون آن که امری خَلّی در آن وارد سازد.

او- رضي اللهُ عنه- گفت، "كَمَا حَدَّثَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَلَا نَقْصَانٍ" (چنان که رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- به آله و سلم- معین فرموده بود، بدون زیاده و نقصانی)، به خاطر آن که اِمتثال امر او فرموده باشد بر آنچه امر فرموده است، و بر وجهی که او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- خواسته است، و بر حدی که معین فرموده است و ترسیم، چه مقام امانت تحمّل زیاده و نقصان نمی‌کند.

او - رضي الله عنه- فرمود، "و سألت الله تعالى أن يجعلني فيه و في جميع أحوالي من عباده الذين ليس للشيطان عليهم سلطان، و أن يخصني في جميع ما يرزقهم بناني و ينطق به لساني و ينطوي عليه جناني باللقاء السُّبُوحِي، و الثَّمْتِ الرُّوحِي في الرُّوعِ النفسِي بالتأييد الاعتصامي" (و از الله تعالى خواستم تا ...)

او - رضي الله عنه- اشاره دارد به قول خدا تعالى، "و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّيَ الْاَلَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللهُ آيَاتِهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ" (٢٢:٥٢ الحج) (پیش از تو رسولی یا پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه وقتی کتاب ما را قرائت کرد شیطان در قرائت وی مداخله کرد خدا چیزی را که شیطان القاء کرده باطل می‌کند و سپس آیه‌های خویش استوار می‌سازد که خدا دانا و حکیم است)، مراد او - رضي الله عنه- آن است که چون خواستم آنچه را رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- از من خواست، از خدا امید دارم که شیطان را بر من سلطانی نباشد.

و قول او، "أرجو" (امید دارم)، لسان ادب است با الله، چه او یقین دارد از کسانی است که خدای تعالی در موردشان گفته است، "إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَجْمِ يَتَوَكَّلُونَ" (١٦:٩٩ النحل) (به درستی، نیست او را تسلطی بر آنان که ایمان آوردند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند)، به خاطر آن که او - رضي الله عنه- مستکمل درجات ایمان است، و از آن رسیده است به حقیقت شهود و إحسان، متحقق است بر مقامات توکل از روی ایقان و إتيقان. پس، و قول او، "أرجو" (امید دارم)، مثل آن است که او گفته باشد در حقیقت درجه‌ای است واحد، که شایسته نیست آن مگر برای مردی واحد، و من امید دارم که آن مرد باشم، چه محقق است نزد محققین که او - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- آن مرد است بر وجه تعیین، و لیکن ادب با الله برترین مقامات محققین، و أكمل درجات کمترین مقربین است. و به خاطر آن که مواضع إلقاء شیطانین- که جمیع پناه برندگان پناه به الله می‌برند از آنها- تنها در نطق هنگام تلاوت، یا حال کتابت إلقاء الله و وحی اوست به اهل وحی او، یا در خاطر و هاجس (خاطر دل)، و آن در جنان (دل) است، و آن محلّ ضمائر (رازها) است از قلب در ظاهرش، برای همین، او - رضي الله عنه- فرمود، "في جميع ما يرزقهم بناني" (در جمیع آنچه انگشتانم می‌نگارد)، یعنی هنگام کتابت، "و ينطق به لساني" (و زبانم بدان سخن می‌گوید) در کلام، "و ينطوي عليه جناني" (و دلم در برمی‌گیردش) حتی فراگرفته باشد مواضع إلقاء به طور کامل، و ترك نکرده باشد محلی را خالی که نفوذ کند از راه شیطان، و لیکن این لسان ادب عموم نیز می‌باشد از اهل إلقاءات، و گرنه کاملی که از سوی خدا إلقاء می‌شود به او، الله فرامی‌گیرد قلبش را، و آن فرا می‌گیرد او را، سرشار می‌گرداندش، و در نتیجه، برای غیر او در آن موضع محل طمعی نخواهد بود.

و "هواجس" خطور می‌کنند از ظاهریت قلب از کسی که مطهر نساخته است محلّ إلقاء را، و لیکن او- رضي الله عنه- محفوظ معصوم بود در برترین درجات حفظ و عصمت از مبدأ أمر و فتحش، باقی ماند هفت ماه بدون خاطری کونی، [خاطر نفسانی] خطور نکردند بر او در این مدت مدید- و دیده نشده است از غیر او از متقدمین و متأخرین مثل آن - بر آنچه به زودی خوانده خواهد شد بر تو در موضعش، و لیکن این سرّی است برای خواصّ، و آن این است که چون کامل به حیثی است چیزی نیست مگر این که او نسبتی با آن دارد، و رقیقتی از او رابطه است در جمیع عوالم، و از آن رقیقت می‌رسد به آن ماده از فیض إلهی، و گرنه آن چیز منعدم می‌شد، و شیطننت مرتبه‌ای است کلی عامّ برای مظاهر اسم "المضلل"، پس باید نسبت و رقیقتی با آن باشد که بی‌آورد حقائقشان در وجودشان، پس شیخ - رضي الله عنه- طرد کرد آنها را به امر الله، که وارد نشود آن مواضع إلقاء الله، که بر شیطان در آنها مدخل است. برای همین، و بدان خاطر که در صدد نوشتن آن چیزی بر آمد که الله إلقاء می‌کند سوی قلبش، تا سخن گوید بدان و بنویسد آن را، از الله- تعالی- خواست تا إختصاص دهد او را در همه به إلقاء سُبُوحِي، یعنی از حضرت طهارت و نزاهت، چه إلقاء از جمیع حضرات آسمانی می‌باشد، پس درخواست کرد تا خدا إختصاص دهد او را در همه آن به إلقاءیی که از حضرت سُبُوح است، و خالص برای الله است، طاهر مقدّس از هر آمیختگی.

و أمّا "نَفْتٌ" إرسال (رها کردن و فرستادن) نفس با جمعیت باطن و عزیمت ظاهر هنگام دعوات، و در اینجا همان صورت کلام روحانی است، ظاهر می‌شود در باطن نفس از ارواح کلی عالی، بدان اشاره فرمود رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ-، "إِنَّ رُوحَ الْاِنْسَانِ نَفْسٌ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رُوعَهَا" (همانا، روح القدس در دمید در روحم که هیچ کس نمی‌میرد تا آن که به کمال بگیرد رزقش را). و گاه وحی و إلقاء و نَفْتٌ از ارواح خبیث شیطانی باشند در نفوس آلوده به أغراض نفسی، و استعاده فرمود از آن، ...

او - رضي الله عنه- فرمود، "حَتَّى أَكُونَ مُتَرَجِّمًا لَبَيِّحَقِّقٍ مِنْ يَفْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ اللهُ أَصْحَابِ الْقُلُوبِ" (تا مترجم باشم نه متحکم، به تحقیق دریابد آن که از اهل الله اصحاب قلوب است) مراد او - رضي الله عنه- مترجم بودن از مقامات است به موجب شهود و عیان، یا از رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- به مقتضای نصّ قرآن، نه متحکم از مأخذ آن، رسول، با زیاده یا نقصان، زیرا اگر بیافزاید یا بکاهد بر آن، متحکم باشد از ناحیه نفس خود یا با إلقاء رأی و حدس خود، و وفاء نکرده باشد به

حقّ مقام وراثت در حالی که او وارث است، فرمانبر امر نبیّ خود در آوردن این حکمت‌ها از غیب به شهادت، و او ترجمان رسول الله، خاتم النبیین، است، "من أهل الله أصحاب القلوب".

این عبد می‌گوید: مرادش از اهل الله، کسی است که مشرب کمال اُحدی جمعی الهی دارد، نه مقتدرین به مشارب و اذواق جزئی تقییدی آسمانی، پس کسی که قلب دارد منقلب می‌شود با حقّ هرگونه که تجلی کند، و فرا می‌گیرد آن را، و انکار نمی‌کند آن را و اعراض نمی‌کند از آن در تنوّعات ظهورش با شؤننش، و پشت نمی‌کند.

فصّ حکمت الهیه در کلمه آدمیه

II

"فصّ حکمة الهية في كلمة آدمية": فأول ما ألقاه المالك على العبد من ذلك فص حکمة الهية في كلمة آدمية أول چیزی که مالک بر این بنده از آن کتاب القا فرمود فص حکمت الهیه درباره کلمه آدمیت است.

1. **گفتاری از ممد الهمم:** استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی، شرح فصّ آدمی را چنین افتتاح می‌فرماید:

گر چه تیر از کمان همی گذرد از کماندار ببند اهل خرد

فصّ نگین انگشتر است که نام خود را بر آن حک می‌کردند و گنجینه‌ها و خزاینشان را به آن مهر می‌زدند لذا قلب کلمه تامه را که فصّ حلقه دو قوس نزولی و صعودی است و مجمع نقوش معارف و حقایق که خلاصه و زبده هر چیز در او منتقش است تعبیر به فصّ کرده است و چون نگین زینت است آن گاه قلب انسان مزین می‌شود که نقوش معارف در آن منتقش شود. حکمت علم به حقایق اشیاء آن چنان که هستند و عمل به مقتضای آن است. اینکه تعبیر به الهیه کرد برای این است که الله جامع جمیع صفات کمالیه از جلالی و جمالی است و آدم مظهر این اسم که کلمه الهیه است می‌باشد. همین طور هر کلمه‌ای به اقتضای اسمی که بر آن غالب است مخزن علوم و مظهر اسمائی است. این مطلب در مباحث بعد به تفصیل بیان می‌شود. اینکه فرمودند: «حکمت، علم به حقایق اشیاء آن چنان که هستند و عمل به مقتضای آن می‌باشد»، برای این است که در حقیقت آن چه برای انسان نافع است عمل به مقتضای علم است. عمل است که در همه جا با اوست بلکه خود اوست اما علمی که دانستی است دنیایی است، اثرش تا این نشئه است. یکی از وصیتهای افلاطون به ارسطو همین بود که تن به عمل در ده تا حکیم شوی. در قصیده‌ای گفتیم:

حکمت قولی همه دنیای است و ان عملی توشه عقباستی

لَمَا شَاءَ الْحَقُّ سَبْحَانَهُ مِنْ حَيْثُ أَسْمَاؤُهُ الْحَسَنَى.

اسم در اصطلاح حکما و در اصطلاح عرفا

موجودی را که در آن وصف معتبر نیست اسم گویند. چون زید، عمرو، بکر، حجر، شجر و غیره و آن را که با وصف اعتبار شده، چون وصف قدرت، علم، حیات، اگر آن اسم با این معانی اعتبار شود به آن صفت گویند مثل قادر، عالم، حی. اما در اصطلاح عرفا هر گاه ذات وجود را با صفت معینی که تجلی‌یی از تجلیات وجود است اعتبار کنیم آن را اسم نامند مثل رحمان و رحیم، و آن صفاتی که در ذات به اعتبار شأنی از شئون و تجلی‌یی از تجلیاتش اعتبار شود، مثل رحمت و علم آن را وصف می‌گویند و صفت نامند. پس آن را که حکیم وصف می‌گفت در نزد اینها اسم است. «۱»

اسماء اعیان خارجی هستند و ألفاظ اسماء اسماء.

التي لا يبلغها الإحصاء اسماء الهية غير متناهية هستند و اینکه گفت احصا نمی‌شود برای این است که کلمات (اسماء عینی خارجی) را پایان نیست و آیه شریفه قرآن: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي (کهف: ۱۰۹) اشاره به این معنی است.

فیض اقدس و فیض مقدس

عرفا دو فیض دارند. فیض اقدس یعنی هویت ساریه در سراسر اعیان دار وجود که به نحو احدیت جمع بر همه محیط و مستولی است و تمام تعینات در او مستهلکند. این را فیض اقدس گویند یعنی اقدس از قید و بند و چون این فیض را با تعینات و حدود اعتبار کنیم که همان اسماء الله تفصیلی می‌شود به آن فیض مقدس گویند. در غزلی گفتیم:

فیض اقدس به مقدس رسد از عالم غیب لیک آن دل که بود قابل دیدار کجاست

آن پیری اعیانها و این شنت قلت آن پیری عینه فی کون جامع یحصر الأمر کله لکونه متصفا بالوجود، و یظهر به سرّه الیه: فإن رؤية الشيء نفسه بنفسه ما هي مثل رؤيته نفسه في أمر آخر يكون له كالمرأة، فإنه تظهر له نفسه في صورة يعطيها المحل المنظور فيه مما لم يكن يظهر له من غير وجود هذا المحل و لا تجلّيه له.

چون حق سبحانه خواست از حیث اسماء حسنائش که آنها را احصا نمی‌توان کرد اعیان [آدم را آفرید] آنها را ببیند، و اگر خواهی بگو عین خود را در مخلوق جامعی که همه را در بر دارد بنگرد زیرا آن کون جامع یعنی مخلوق کامل که انسان است به وجود متصف می‌باشد و به او سرّ حق برای حق ظاهر می‌شود یعنی اسرار الهی در مظهر هویدا می‌گردد و حق اسماء خود را در مظهر می‌بیند. چون رویت چیزی خودش را به خودش، مانند رویت خودش در چیز دیگر نیست.

مثلا رویت انسان خودش را و رویت خودش در آینه. که آن اهتزاز و التناذ که از مشاهده در مرآت حاصل است در غیر آن نیست.